

نیروهای

زنده نگاه داشتن شاه نامه و پاس داری از زبان پارسی وظیفه ی ملی هر ایرانی است

پیش گفتار

در بزرگ عظمت این فرخنده جلوهنگار ادب و فرهنگ ایران زمین تمکیم دشانی نویسنده در گاه شمار بیست و سومین روز از اردیبهشت ماه همین سال نورشیدی، دکتر سعید قوری، مدیر عامل و مدیر عاملان شرکت کننده در تالار سخن رانی آموزش و پژوهش و تحقیقات علمی و فناوری، که کلاس خود را با عنوان «فرهنگ و زبان پارسی» افتتاح کردند.

چو فرد زبان معانی و رایج آن

به کفش که گوید نهی و نهی

چو همین بیایم به زبان و زبان

چو دست زدن شاهنامه

دلان از بساط زلفش نهی

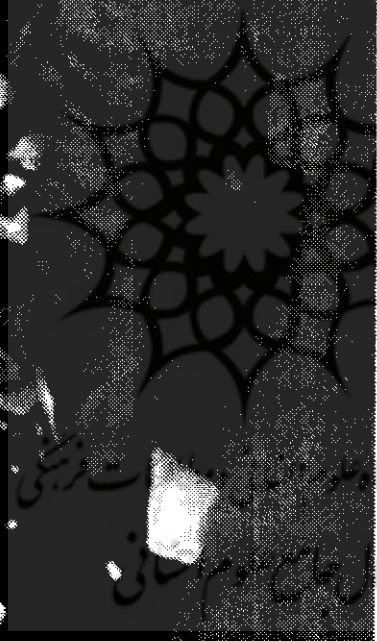
ز آن به که شمار سهل زبانی

زول سول بیچاره و بیچاره

غمناک ترین صحنه ها در شاهنامه

سهل ممتنع یا سهل و ممتنع به سخنی اطلاق می شود که در ظاهر بسیار سهل و ساده جلوه کند، آن چنان که تصور شود نظیر آن را به آسانی توان گفت؛ اما پس از تأمل و در مقام عمل معلوم شود که بسیار دشوار و احیانا محال و ممتنع است. قصاید فرخی و اشعار سعدی، از این خصوصیت برخوردار است.

حفظ و حراست و زنده نگهداشتن زبان پارسی «وظیفه ملی»
رشید الدین و طوطا در حلقه السحرمی نویسنده «سهل و ممتنع شعری است که آسان نماید اما مثل آن دشوار توان گفت در تازی بوفراس را و بختی را این جنس بسیار است و در پارسی فرخی را» (۱)
استاد جلال الدین همایی در کتاب «فنون بلاغت و صناعات ادبی» سخنانی به همین مضمون در باره ی سخن سهل ممتنع آورده اند (۲)



شاهنامه

سهل ممتنع یا سهل و ممتنع به سخنی اطلاق می شود که در ظاهر بسیار سهل و ساده جلوه کند، آن چنان که تصور شود نظیر آن را به آسانی توان گفت؛ اما پس از تأمل و در مقام عمل معلوم شود که بسیار دشوار و احیانا محال و ممتنع است. قصاید فرخی و اشعار سعدی، از این خصوصیت برخوردار است.

در کتاب «المعجم فی معاییر اشعار المعجم» می خوانیم: «و شعر مطبوع آن باشد که نثری بلیغ و نظمی بدیع دارد و قوافی آن درست و معانی لطیف و الفاظ عذب بود و کلمات آن بر هم افتاده و بر لفظ کلمات او مشکل نبود و تجنیسات آن متکرر و صناعات آن متکلف نباشد و بنا آن بر مشهورات لغت دری صحیح بود و از غرایب لغت فرس و مصطلحات هر ولایت پاک باشد و کلمات عربی که در محاورات پارسی گویان نیاید در آن مستعمل نبود و از حروف زاید و حشوهای قبیح خالی باشد تا بشنودن آسان و به گفتن دشوار بود» (۳).

انصاف را ویژگی هایی که برای سخن سهل ممتنع در کتاب های فوق آمده در شاهنامه ی حکیم توس بارزتر از هر اثر دیگری می توان یافت، اما نمی دانم به چه دلیل به نام فردوسی و شاهنامه اشاره ای نشده است. فردوسی توانسته است از نیروهای نهفته در نهاد زبان فارسی سود جوید و زبانی پدید آورد رسا و شیوا و پرشکوه و پر مغز و فصیح، همان زبانی که در دست و بیان ما گاه خوار و ناتوان می نماید.

انصاف که در «شاهنامه ی» فردوسی، این ویژگی ها، بارزتر و برتر از هر اثر دیگری است

فردوسی در سزایش شاهنامه از زبانی بسیار ساده استفاده کرده است، اما به همراه این سادگی زیبایی خاصی نیز در جای جای ابیات شاهنامه دیده می شود. سخن فردوسی بسیار محکم و بجا و دارای نظم و انسجام فراوانی است. به خاطر همین سادگی و زیبایی کلام و همچنین به خاطر استواری سخن، شاهنامه به عنوان شاهکار ادبی در دنیا مطرح شده است.

نظامی عروضی صاحب کتاب «چهار مقاله» در مورد اثر جاودان فردوسی چنین می گوید:

«من در عجم سخنی بدین فصاحت نمی بینم و در بسیاری از سخن عرب هم!» (۴)

در ابیات زیر که آغاز کتاب شاهنامه و حاوی جهان بینی حکیم توس است، زبان سهل ممتنع فردوسی به خوبی نمایان است وی با استادی تمام معانی فراوانی را در الفاظ اندک گنجانده است:

به نام خلوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه برنگرد

خلوند نام و خلوند جای

خلوند روزی ده رهنمای

خلوند کیوان و گردان سپهر

فروزنده ی ماه و ناهید و مهر

ز نام و نشان و گمان برتر است

نگارنده ی برشده گوهر است

به بینندگان آفریننده را

نه بینی مرنجان دو بیننده را

نیاید بدو نیز اندیشه راه
که او برتر از نام و از جایگاه
سخن هر چه زین گوهران بگذرد
نیاید بدو راه جان و خرد
خردگر سخن برگزیند همی
همان را گزیند که بیند همی
ستودن نماند کس او را چو هست
میان بندگی را بیایدت بست
خرد را و جان را همی سنجد او
در اندیشه ی سخته کی گنجد او
بدین آلت و رای و جان و روان
ستود آفریننده را چون توان
به هستیش باید که خستو شوی
ز گفتار بیکار یک سو شوی
پرستنده باشی و جوینده راه
بفرمان ها زرف کردن نگاه
توانا بود هر که دانا بود
ز دانش دل پیر برنا بود
از این پرده برتر سخن گاه نیست
به هستیش اندیشه را راه نیست (۵)

«این شاعر استاد در بیان افکار، و نقل معانی، و رعایت سادگی زبان و فکر، صراحت و روشنی سخن، و انسجام و استحکام و متانت کلام به درجه ای از قدرت است که کلامش همواره در میان استادان نمونه ی اعلا ی فصاحت و بلاغت شمرده شده و به منزله ی سخن سهل و ممتنع تلقی گردیده است.» (۶)

در سخن فردوسی ما کمتر سخن علمی و فلسفی را مشاهده می کنیم، بر عکس با کلمات ناب و خالص فارسی آشنا می شویم

شاهنامه منبع عظیمی از واژه های کهن و اصیل زبان فارسی است که با کمال تأسف امروزه تعدادی از این واژه ها به فراموشی سپرده شده است و به جای آن واژه های زیبا و ملیح و آهنگین و اصیل، از واژه های زمخت بیگانه که با روح زبان و فرهنگ فارسی ناسازگار است، استفاده می کنیم. مثلاً در داستان رستم و سهراب، آن جا که رستم بر سهراب پیروز می شود و با خنجر ی پهلوی او را می شکافد، سهراب در واپسین لحظات حیات با پدر که اینک قاتل او شده سخنانی دردناک بر زبان جاری می کند. فردوسی آن قدر زیبا سخنان سهراب را به شعر در می آورد که انسان را تحت تأثیر قرار می دهد و چنان مقتضیات هر یک از موارد «قصر»، «حذف» را دقیق و به درستی رعایت می کند که «ایجاز» او تا حد «عجاز» می رسد و به قول سعدی:

«بر حدیث من و حسن تو نیفزاید کس

حد همین است سخن دانی و زیبایی را» (۷)

سبک تیغ تیز از نیام بر کشید

بر شیر بیلر دل بر درید

هر آنکه که تو تشنه گشتی بخون

بیالودی این خنجر آبگون

زمان بخون تو تشنه شود

بر اندام تو موی دشنه شود

بپیچید از آن پس یکی آه کرد

ز نیک و بد اندیشه کوتاه کرد

بلو گفت کلین بر من از من رسید

زمانه به دست تو دادم کلید

تو زین بیگناهی که این گوز پشت

مرا بر کشید و بزودی بکشت...

نشان داد مادر مرا از پدر

ز مهر اندر آمد روانم به سر

همی جستش تا ببینمش روی

چنین جان بنادم بدین آرزوی

دریغا که رنجم نیامد به بر

ندیدم درین هیچ روی پدر

کنون گر تو در آب ماهی شوی

و یا چون شب اندر سیاهی شوی

و گر چون ستاره شوی بر سپهر

ببیری ز روی زمین پاک مهر

بخواهد هم از تو پدر کین من

چو ببیند که خشتست بالین من (۸)

ابه احتمال قوی فردوسی در علوم عربیت استادی توانا

و زبردست بوده چنان که خود گویند:

بسی رنج دیدم بسی نامه خواندم

ز گفتار تازی و از پهلوتانی

بسی نامه از گفتار تازی خوانده است لیکن حس وطن

خواهی او مانع است و نمی گذارد که زبان ملی خود را

با مفردات زبان اجنبی آمیخته یا مانند بعضی از شعرائی

عرب دوست ، فارسی را در عربی تباه کند و می خواهد

به نویسندگان و شعرا بیاموزد که زبان شیرین پارسی از

دیگر زبان ها کم نیست و هرگونه فکر را بی همدستی

لغات خارجی می توان بدین تعبیر کرد و همچنین از

استعمال لغات دور و غریب فارسی بر کنار بود (۹)

بعد از فردوسی همواره عده ی زیادی سعی کردند که

همانند وی شاهنامه ای بسرانند اما بعد از اتمام کارشان

، هم خود و هم مردم ، اقرار کردند که شاهنامه ی

فردوسی کتابی نادر و بی مانند است و کس را یارانی

آن نیست که همانند آن بیافریند. هر چند در ابتدا با

خواندن شاهنامه امکان دارد این تصور به ذهن مان

خطور کند آیات شاهنامه بسیار ساده و روان است و

همانند آن سرودن کلری آسان است اما هنگامی که

به سرایش این داستان های کهن می پردازیم ، متوجه

می شویم که سخن فردوسی به گونه ای دیگر است

و جذابیت و گیرایی فراوانی دارد (۱۰) و این همان راز

سهل ممتنع بودن کلام فردوسی و قدرت خلاق ادبی

و نیروی بلاغت و سخن آرایی و در یک سخن سحر

کلام لوست.

زبان شیوای فردوسی چون نام بلند و پرآوازه ی لو از پس

قرن ها هنوز زنده و با طراوت ، شورانگیز و گوش نواز،

نکته سنج و دقیق و استوار و جزیل است آیا از این ساده

تر و هنرمندانه تر می توان سرود؟

فریدون فرخ فرشته نبود

ز مشک و ز عنبر سرشته نبود

بناد و دهش یافت آن نیکویی

تو داد و دهش کن فریدون تویی

جهاننا چه بد مهر و بد گوهری

که خود پرورانی و خود بشکری (۱۱)

همه می دانیم که فردوسی سبک خاصی دارد که در

هر زمان که شعر او را در جایی ببینیم، بدون این که

نام او را بخواهیم، صاحب اثر را به یاد می آوریم. اما این

مختصات ویژه چیست ؟ حماسی است ، مثنوی به بحر

مقطوب است ، لغات فارسی اصیل دارد تاریخ ایران پیش

از اسلام است . اما مگر دیگران مثنوی به بحر مقارب

نگفته اند؟ یک جواب شاید این باشد که مجموعه ی این

عوامل در کس دیگری نیست ، جواب دیگر این است

که به کارگیری فردوسی از این مواد ، خاص است و به

طور کلی روش کار (یعنی همان سبک) فرق می کند

مثل این می ماند که میوه فروش یا خرزئی وسایل و

مواد خود را به نحو خاصی چیده باشند این وسایل و مواد

ممکن است در نزد هر میوه فروش یا خراژ دیگر هم

باشد اما نحوه ی ارائه و آرایش فرق می کند (۱۲)

فردوسی با نیروی خدا داده ی سخنوری و سخن آفرینی

و با ذوق و استعداد فطری آن چنان ماهرانه و استادانه از

عهده سرودن داستان های خود بر می آید که به قول

زنده یاد استاد ارجمند "جلال همایی": «دنده های زیر

و خشن و نیش های گزنده ی داستان را سوهان کاری

می کند و می تراشد ، خار و خس اطراف و جوانب قصه

را می پیراید روی مناظر وحشت زای چندی آور حادثه

پرده ی خطاب و بلاغت می کشد و حوادث وحشت

زای را با فلسفه ی عقلی و حکمت عملی اخلاقی چنان

توجه می کند که خواننده را قانع و خرسند می کند» (۱۳)

مثلا یکی از غمناک ترین صحنه ها در شاهنامه زمانی

است که فریدون در آن حال که با شادمانی و شغف

مشغول آرایش تاج و تخت شاهی ایرج است ، ناگهان

خبر مرگ فرزند دل بند را به او می دهند و با تابوت

زرینی که پارچه ای پریناتی روی آن را پوشانده و سر

بریده ی ایرج را در آن نهاده بودند مواجه می شود و

اه از نهانش برآمده و مویه کنان شکوه و شکایت خود

را به درگاه طور دادگر عرضه می دارد استاد سخن آن

چنان ماهرانه و پراحساس این ماجرا را شرح می دهد

که بی پیرایگی ، خوش آهنگی ، حس عاطفی در درجه

ای والا ، از ویژگی های آن است و در ضمن فردوسی

کاملا هوشیار و مواظب است که این ورطه ی هولناک

نظامی عروضی صاحب کتاب «چهار مقاله» در

مورد اثر جاودان فردوسی چنین می گویند:

«من در عجب سخنی بدین فصاحت نمی بینم و

در بسیاری از سخن عرب هم» (۴)

شاهنامه منبع عظیمی از واژه های کهن و اصیل

زبان فارسی است که با کمال تأسف امروزه

تعدادی از این واژه ها به فراموشی سپرده

شده است و به جای آن واژه های زیبا و ملیح و

آهنگین و اصیل، از واژه های زمخت بیگانه که

با روح زبان و فرهنگ فارسی ناسازگار است،

استفاده می کنیم

بعد از فردوسی همواره عده ی زیادی سعی کردند که همانند وی شاهنامه ای بسرانند اما بعد از اتمام کارشان ، هم خود و هم مردم ، اقرار کردند که شاهنامه ی فردوسی کتابی نادر و بی مانند است و کسی را یارای آن نیست که همانند آن بیافریند

و سراسر غم و اندوه را چگونه طی کند که در خواننده ی داستان اثری نامطلوب نگذارد
 همی شاهرا تخت پیروزه ساخت
 همان تاجرا گوهر اندر نشناخت
 پذیره شد نرا بیاراستند
 می و رود و رامشگران خواستند...
 هیونی برون آمد از تیره گرد
 نشست بر روی سواری بنرد
 خروشی برآمد از آن سوگوار
 یکی زر تابوتش اندر کنار
 بتابوت زرآندرون پرنیان
 نهاده سر ایرج اندر میان...
 ز تابوت چون پرنیان برکشید
 بریده سر ایرج آمد پدید
 بیفتاد ز است آفریدون بخاک
 سپه سر بسر جامه کردند چاک...
 مبر خود به مهر زمانه گمان
 نه نیکو بود راستی در کمان...
 نهاده سر ایرج اندر کنار
 سر خویش کرده سوی کردگار
 همی گفت ای داور دادگر
 بدین بیگنه کشته اندر نگر
 بخنجر سرش خسته در پیش من
 تنش خورده شیران آن انجمن
 دل هر دو ببند از انسان بسوز
 که هرگز نبینند جز تیره روز
 بداغ جگرشان کنی آژده (۱۴)
 که بخشایش آرد بدیشان دده (۱۵)
 همی خواهم ای داور کردگار
 که چندان امان یابم از روزگار
 که از تخم ایرج یکی نامور
 ببینم ابر کینه بسته کمر
 چو این بیگنه را بریند سر
 بیورد سر آن دو ببندادگر... (۱۶)
 گمان نمی بردم بهتر از این بتوان ناله ی غمگینانه با
 واژه هایی ساده و دست رس سر داده اما کسی را یا رای
 برابری با فردوسی در این زمینه نیست و این یعنی ، زبان
 سهل ممتنع و این روح بس والای فردوسی است که
 به زبان او آن چنان فخامت بخشیده است که در زبان
 دیگران آن را سراغ نارییم
 « جلوه ی دیگری از زبان درخشان و هنر بیان فردوسی ،
 آهنگ حماسی و موسیقی کلام اوستاین شاعر بزرگ
 توانسته است از ترکیب واژه هایی - که اکثر مانوس و
 متداول است- چنان لحن و روح مردانه ای به شعرش
 ببخشد که اعجاب انگیزسته نظیر این بیت از زبان
 رستم به اشکبوس:
 مرا مام من نام، مرگ تو کرد
 زمانه مرا پتنگ ترک تو کرد
 یا خطاب رستم به اسفندیار:

اگر من نرفتی به مازندران
 به گردن برآورده گرز گران
 که کندی دل و مغز دیو سپید
 که را بد به بازوی خویش این امید... (۱۷)
 درس دیگری که از زبان فردوسی می توان آموخته
 کیفیت استعمال واژه های بیگانه خاصه عربی استدر
 شاهنامه تعداد الفاظ عربی اندک است و حداکثر از صدی
 هشت و یا هشتصد و چند لغت تجاوز نمی کند، تازه
 اغلب این واژه ها کلماتی است که در آن روزگار در زبان
 مردم و اهل ادب رواج یافته بوده است. نظیر: « بخیل،
 اصل، خدمت ، خراج ، غم ، عیب ، صورت...» بعلاوه
 فردوسی واژه های عربی را به پیروی از اصول زبان
 فارسی به کار برده واصطلاح آن ها را به رنگ فارسی در
 آورده است مثلا از قبیل: «بخیلی ، ایمنی، تمامی، تدبیر
 ساز، خدمتگر، سفلیگی ، شومی ، صورتگر ، فتنه انگیز ،
 وفاداری...» (۱۸)
 زبان فردوسی در ساخت واژه ها و ترکیبات بکر و ناپ
 فارسی مانند دست برد دست رنج، دستگاه دستیار ،
 دستکش ، دست ورز، سرآملن، سرآوردن، سرسبز،
 سرآسیمه، سرکش، سرمایه ، عنان کش، عنان دادن،
 عنان پیچ، عنان زنان ، عنان ربودن ، عنان باز کشیدن و
 صدها و هزارها واژه و ترکیب دیگر، بی نظیر است. وی
 این قدرت را که درسرشت زبان فارسی است، به خوبی
 کشف کرده و از این راه سرمایه ی گران قدری به زبان
 قومی ما بخشیده است.
 «صلای پولادین و استوار فردوسی می گوید که صاحب
 صفا مردی سخت و پای برجاست که به آرمان های
 ویژه یی دلبسته است و تحت هیچ شرایطی از سر بیمان
 خود در نمی گذرد. هر چند گوسپندی برای کشتن ندارد
 ، اما دهنش و بخشش حقیر پادهاشان را نمی پذیردهر
 چند برف پیروی سرنازینیش را یکسره سپید کرده است.
 چونان کوهی است که از برف و باران گذشت روزگاران
 بیمی ندارد
 پر از برف شد کوهسار سیاه
 همی لشکر از شاه ببند گناه» (۱۹)
 اکنون این پرسش مطرح است که آیا جای تامل و تأسف
 نیست که مردی چون فردوسی بزرگ ، هزار سال پیش
 از این کلمات فارسی را چنین هنرمندانه به رشته ی نظم
 کشیده و ما پس از قرن ها تجربه و برخورداری از میراث
 گران سنگی چون شاهنامه گاهی چنان می نویسیم یا
 می سراییم که زبان آن برای معاصران و معاشرانمان نیز
 نامفهوم است ، تا چه رسد به آیندگان؟
 به گمان حفظ و حراست و زنده نگهداشتن زبان
 پارسی فریضه ای ملی است و بهترین شیوه ی احترام
 به فردوسی بزرگوار فهم پیام انسانی وی و کوشش در
 راه آرمان های والا و شریف او که اعتلای زبان فارسی
 است ، می باشد که از این راه ملت ی رزنده و پایدار و نام
 خویش را جاودانگی بخشیده است.
 آری زبان فردوسی در شاهنامه ، سهل ممتنع است ،

و سراسر غم و اندوه را چگونه طی کند که در خواننده ی داستان اثری نامطلوب نگذارد
 همی شاهرا تخت پیروزه ساخت
 همان تاجرا گوهر اندر نشناخت
 پذیره شد نرا بیاراستند
 می و رود و رامشگران خواستند...
 هیونی برون آمد از تیره گرد
 نشست بر روی سواری بنرد
 خروشی برآمد از آن سوگوار
 یکی زر تابوتش اندر کنار
 بتابوت زرآندرون پرنیان
 نهاده سر ایرج اندر میان...
 ز تابوت چون پرنیان برکشید
 بریده سر ایرج آمد پدید
 بیفتاد ز است آفریدون بخاک
 سپه سر بسر جامه کردند چاک...
 مبر خود به مهر زمانه گمان
 نه نیکو بود راستی در کمان...
 نهاده سر ایرج اندر کنار
 سر خویش کرده سوی کردگار
 همی گفت ای داور دادگر
 بدین بیگنه کشته اندر نگر
 بخنجر سرش خسته در پیش من
 تنش خورده شیران آن انجمن
 دل هر دو ببند از انسان بسوز
 که هرگز نبینند جز تیره روز
 بداغ جگرشان کنی آژده (۱۴)
 که بخشایش آرد بدیشان دده (۱۵)
 همی خواهم ای داور کردگار
 که چندان امان یابم از روزگار
 که از تخم ایرج یکی نامور
 ببینم ابر کینه بسته کمر
 چو این بیگنه را بریند سر
 بیورد سر آن دو ببندادگر... (۱۶)
 گمان نمی بردم بهتر از این بتوان ناله ی غمگینانه با
 واژه هایی ساده و دست رس سر داده اما کسی را یا رای
 برابری با فردوسی در این زمینه نیست و این یعنی ، زبان
 سهل ممتنع و این روح بس والای فردوسی است که
 به زبان او آن چنان فخامت بخشیده است که در زبان
 دیگران آن را سراغ نارییم
 « جلوه ی دیگری از زبان درخشان و هنر بیان فردوسی ،
 آهنگ حماسی و موسیقی کلام اوستاین شاعر بزرگ
 توانسته است از ترکیب واژه هایی - که اکثر مانوس و
 متداول است- چنان لحن و روح مردانه ای به شعرش
 ببخشد که اعجاب انگیزسته نظیر این بیت از زبان
 رستم به اشکبوس:
 مرا مام من نام، مرگ تو کرد
 زمانه مرا پتنگ ترک تو کرد
 یا خطاب رستم به اسفندیار:

گرچه در کتب فنون بلاغت قدیم در این مورد نامی از فردوسی ندیدیم و مثلاً اشعار فرخی سیستانی، غزلیات سمدی و حتی حافظ و در عربی اشعار متینتی و ابو فراس و بختری را نمونه‌ی اعلا‌ی آن شمرده‌اند و حتماً خوانندگان خردورز به بنده حق می‌دهند که متعرض این قول باشم.

و پایان این گفتار را با بیت‌های پایانی نامه‌ی باستان می‌آرایم باشد که در آن‌ها هنر سهل ممتنع فردوسی بیشتر جلوه‌نماید و حسن ختام این مقاله باشد چو این نامور نامه آمد ببن

زمن روی کشور شود پر سخن
نمیرم از این پس که من زنده‌ام

که تخم سخن را پراکنده‌ام
هر آن کس که لرد هُش ورای و دین

پس از مرگ بر من کند آفرین
هزاران درود و هزاران ثنا

زما آفرین باد بر مصطفی
و بر اهل بیتهش همیلون چنین

همی آفرین خوانم از بهر دین (۲۰)

توضیح = بنا به درخواست نویسنده آیین ویژه نگارش به شیوه مجله‌ی فردوسی در این مقاله رعایت نشده است. نوشتار همان بیان نویسنده است.

«پانویست‌ها»

۱- حلق‌سحری در تعلق‌الشعر رشید الدین و طوایف با تصحیح استاد فقید عباس اقبال آشتیانی، چاپ تهران ۱۳۳۹، ص ۵۷

۲- فنون بلاغت و صناعات ادبی، استاد جلال‌الدین همایی، انتشارات توس، چاپ سوم، ۱۳۶۲، رکصص ۴۰۷

۳- منتخب‌المجموع فی معانی‌الاشعار العجم، با شرح لغات و عبارات و توضیح نکات ادبی، به کوشش دکتر ناصرالدین شاه حبیبی، تهران، امیر کبیر، چاپ ششم، ۱۳۷۲، رکصص ۶۹۶

۴- چهار مقاله، نظامی عروضی سمرقندی، به تصحیح محمد قزوینی و به کوشش دکتر محمد معین، تهران، چاپ ششم، کتب فروشی ابن سینا، ۱۳۳۱، مش. رکصص ۵۷

۵- شاهنامه فردوسی، به تصحیح زول مولی، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ پنجم، دوره ۲، جلدی، رکصص ۴۰۲، جلد اول

۶- گنج سخن، ذبیح‌الله صفه‌چ یک، تهران، ابن سینا، چاپ دوم، ۱۳۳۹، رکصص ۸۱۸

۷- متن کامل دیوان سمدی، به کوشش مظاهر مصفا، تهران، انتشارات روزنه، چاپ اول، ۱۳۸۲، رکصص ۳۳۹، بخش غزلیات

۸- شاهنامه‌ی فردوسی، جلد دوم، داستان رستم و سهراب، ص ۳۷۱
۹- حاصل لوقات، مجموعه‌ای از مقالات دکتر احمد مهدوی لطفانی، به اهتمام دکتر سید علی محمد سجادی، انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۵۵۱ به بعد

۱۰- زندگی و شعر شاعران بزرگ، گروه نویسندگان، جلد اول، انتشارات تورکان، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۵، صص ۷۱ و ۷۲

۱۱- شاهنامه فردوسی، جلد اول، ص ۵۷
۱۲- کلیات سبک شناسی، دکتر سپروس شمید، انتشارات فردوس، چاپ ششم، تهران، ۱۳۸۰، صص ۷۷ و ۷۶

۱۳- ضمیمه‌ی رستم و سهراب، انتخاب و شرح دکتر جعفر شمار، دکتر حسن انوری، انتشارات علمی، تهران، چاپ سوم، بهار ۱۳۶۸، ص ۳۰

۱۴- آژدن، خلیبن، سوزن فرو بردن
۱۵- خند چقور درنده

۱۶- شاهنامه، جلد اول، صص ۸۱۸۲
۱۷- برگ‌هایی در آغوش یاد مجموعه‌ای از مقاله‌ها پژوهش‌ها، نقل‌ها و یادداشت‌های دکتر غلامحسین یوسفی - جلد اول، انتشارات علمی، چاپ دوم، ۱۳۷۲ (رکصص‌ها) ی زبان فردوسی و زبان ما، ص ۱۳۶ به بعد

۱۸- همان، مقاله‌ی زبان فردوسی و زبان ما
۱۹- کلیات سبک شناسی، دکتر سپروس شمید، ص ۲۰

۲۰- شاهنامه، جلد چهارم، تاریخ انجام شاهنامه، ص ۲۳۷، پنج بیت پایانی

به گمان حفظ و حراست و زنده نگه‌داشتن زبان پارسی فریضه‌ای ملی است و بهترین شیوه‌ی احترام به فردوسی بزرگوار فهم پیام انسانی وی و کوشش در راه آرمان‌های والا و شریف او که اعتلا‌ی زبان فارسی است، می‌باشد که از این راه ملتی را زنده و پایدار و نام‌خویش را جاودانگی بخشیده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی